

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فریبرز سنجری

۱۴ اپریل ۲۰۲۲

مصاحبه با رفیق فریبرز سنجری درباره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (۱۵)

توضیح پیام فدایی:

با اوج گیری انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواست های توده های میلیونی بپا خاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندان های سراسر کشور گشت. در ۳۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچال های رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت مصاحبهی ترتیب داده ایم با رفیق فریبرز سنجری که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این مصاحبه به این واقعه و سیر پر شتاب رویدادها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از چرایی و چگونگی جدایی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق _ که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود _ از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

پرسش: در مورد برگزاری سالگرد حماسه سیاهکل درمهاباد صحبت می کردید تا جایی که به خاطر داریم در آن سال برگزاری سالگرد سیاهکل در خیلی از شهرها با درگیری مواجه شد برای نمونه در بروجرد و ترکمن صحرا که خود از اوضاع ملتهب کشور در آن زمان حکایت می کرد. لطفا در این موارد بیشتر توضیح دهید؟

پاسخ: بله درست می گوئید. در بهمن ۵۸ حزب اللهی ها که امروز با نام "لباس شخصی" شناخته می شوند خودشان را برای حمله به نیروهای انقلابی آماده کرده بودند. برای نمونه در بروجرد وقتی فعالین مرتبط با سازمان آن زمان، مراسم سالگرد سیاهکل را در این شهر برگزار نمودند مورد یورش پاسدارانی قرار گرفتند که اکثرا در خرم آباد بسیج شده و به این منظور به بروجرد آورده شده بودند. این پاسداران حتی به سوی مردم تیراندازی کرده و یک نوجوان دانش آموز ۱۳ یا ۱۴ ساله به نام محمود جنتی را کشتند و در همان حال تعدادی را مجروح نمودند. فعالین سازمان در این

شهر موفق شدند تعدادی از این پاسداران را دستگیر کنند ولی در فقدان سیاست روشن و انقلابی از طرف سازمان مذکور بعداً آنها را آزاد کردند. این حوادث درست در روز جمعه ۱۹ بهمن که رفقای ما در حال برگزاری میتینگ مهاباد در کردستان بودند، اتفاق افتاد و ما در همان زمان اعلامیه داده و این جنایت را محکوم کردیم. از سوی دیگر درست در همین روز در ترکمن صحرا پاسداران به راهپیمائی هواداران سازمان آن زمان، حمله کرده و جنگ دوم ترکمن صحرا را سبب شدند. جالب است که هواداران سازمان برای این راهپیمائی و مراسم از فرمانداری رسماً اجازه گرفته بودند. اما دست اندرکاران جمهوری اسلامی که به هیچ وجه حاضر به تحمل هیچ نیروی مبارز اپوزیسیون نبودند مراسم آنها را وحشیانه مورد تعرض قرار دادند. مردم ترکمن صحرا و هواداران سازمان در مقابل این یورش مقاومت کرده و درگیری بین دو طرف چند روز ادامه داشت که به دخالت رسمی ارتش منجر شد. در جریان این درگیری کسانی که رهبری سازمان چریکهای فدائی خلق را به اشغال خود در آورده بودند در تداوم سیاست سازشکارانه و مماشات طلبانه خود با رژیم جمهوری اسلامی از نیروهای خود خواستند که با رژیم به درگیری ادامه نداده و آنهایی که لازم است منطقه را ترک کنند. به این ترتیب آن درگیری با سرکوب نیروهای انقلابی به پایان رسید. دلیل اتخاذ چنان سیاست غیر انقلابی از طرف رهبری آن سازمان این بود که آنها به هیچوجه قصد تداوم انقلاب را نداشته و مسأله شان تحقق خواسته های توده ها نبود. در نتیجه با در پیش گرفتن چنین روش های تسلیم طلبانه ای در مقابل رژیمی که جنایتکار بودنش را هر روز بیشتر از روز قبل به نمایش می گذاشت به خیال خود می خواستند امکانات فعالیت علنی خود را از دست ندهند.

به دنبال این برخوردها دست اندرکاران سازشکار و تسلیم طلب در رأس آن سازمان، طی اعلامیه ای، گویی که بنی صدر عنصری مردمی و آزادیخواه است، از رئیس جمهور رژیم خواست که با دستگیری و مجازات مسببین این حوادث، وفاداری خود به ادعاهای آزادیخواهانه اش را نشان دهد! فرخ نگهدارها و فتاپورها همراه با کسانی که به آنها مقام عضویت در "هیأت سیاسی" شان را داده بودند این گونه خاک بر چشم توده ها و نیروهای جوان هوادار سازمان می پاشیدند و اصلاً هم به روی خود نمی آوردند که تهاجمات صورت گرفته به نیروهای انقلابی کاملاً با تائید بالاترین مقامات رژیم سازمان یافته و پیش می رود و نمی توان دادخواهی قربانیان یک جنایت را از قاتل و قاتلان آن جنایت طلب کرد.

پرسش: از جنگ دوم ترکمن صحرا گفتید. جنگ اول کی اتفاق افتاده بود؟

پاسخ: جنگ در ترکمن صحرا دارای زمینه اقتصادی بود. در عین حال مسأله رهائی از ستم ملی که خلق ترکمن از آن در رنج بود هم برای مردم این منطقه مطرح بود. در دوره رژیم شاه، زمین داران بزرگ که اکثراً از ایادی مهم رژیم گذشته بودند زمین های دهقانان را به زور تصاحب کرده و به هر شکل ممکن دهقانان را مورد استثمار و چپاول قرار داده بودند. دهقانان و دیگر توده های ترکمن صحرا برای رهائی از ظلم و ستمی که بر آنها وارد می شد در جهت تحقق خواست های طبقاتی و ملی خود همانند مردم سایر نقاط ایران دست به انقلاب زده بودند و حال پس از روی کار آمدن دار و دسته خمینی که خود را برآمده از انقلاب توده ها معرفی می کردند، خواهان خلع ید از زمین داران و رفع ستم ملی بودند و این را بدیهی ترین مطالبه خود از انقلابی که در آن شرکت کرده بودند می دانستند. آنها در تلاش برای رسیدن به خواست های خود کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن و ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا را شکل دادند. با توجه به مبارزات قهرمانانه چریکهای فدائی خلق علیه رژیم شاه که طی آن عمق صداقت و یکرنگی خود با توده ها را نشان داده بودند مردم تحت ستم ترکمن صحرا نیز به تصور آن که سازمان بعد از قیام بهمن همان سازمان

چریکهای فدائی خلق قبلی است از این سازمان هواداری می کردند. به واقع کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن چند روز بعد از قیام ۲۲ بهمن توسط هواداران سازمان در ترکمن صحرا شکل گرفت و بعدا با کمک و رهنمود های این کانون، ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا به وجود آمد.

با توجه به زمینه های فوق در ترکمن صحرا آشکار است که مرتجعین حاکم که درست برای حفاظت از منافع زمین داران بزرگ و کلا تداوم سیستم سرمایه داری وابسته در ایران توسط امپریالیست ها به قدرت رسیده بودند چشم دیدن تلاش های دهقانان و مردمان ستمدیده ترکمن صحرا را نداشتند. بر این مبنا آنها زمینه جنگ در ترکمن صحرا را به وجود آوردند. جنگ اول از آنجا شروع شد که در ۵ فروردین سال ۵۸ یعنی حدود دو هفته بعد از قیام ۲۲ بهمن مأموران کمیته اسلامی گنبد مزاحم یک جوان سیگار فروش شدند. این جوان در مقابل زورگوئی کمیته چی ها مقاومت کرد و عده ای از مردم هم به طرفداری از جوان سیگار فروش برخاستند. برای این مردم قابل باور نبود و به واقع عجب بود که دو هفته بعد از قیام بهمن و در حالی که هنوز خون شهدای این قیام خشک نشده بود شاهد چنین زورگوئی و حق کشی از طرف ارگانی باشند که خود را برخاسته از انقلاب توده ها می نامید. اما با تداوم زورگوئی و اقدام به سرکوب مردم از طرف مأموران کمیته اسلامی رژیم، این درگیری بالا گرفت و طی آن پاسداران کمیته امام به سوی مردم شلیک کرده و باعث کشته شدن یک نفر گشتند. شهادت این فرد به دست نیرو های کمیته امام وضع شهر را متشنج کرد و مردم در مقابل شهربانی دست به تجمع زدند. روز بعد یعنی ۶ فروردین روزی بود که از قبل تعیین شده بود تا کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن میتینگی در باغ ملی شهر گنبد برگزار کرده و هم خواست ها و مطالبات خلق ترکمن را تشریح کند و هم در همبستگی با خلق کرد سرکوب مردم کردستان را محکوم نمایند. این مراسم ساعت ۲ بعد از ظهر با تجمع بیش از ۲۰ هزار نفر شروع شد. اما هنوز چیزی از شروع مراسم نگذشته بود که نیروهای ارتشی شروع به آوردن نیرو جهت محاصره مردم نمودند. پاسداران کمیته امام نیز با شلیک هوائی و پرتاب گاز اشک آور و سپس شلیک مستقیم به مردم یورش بردند. در همان لحظات اول سه نفر کشته و ۱۴ نفر مجروح شدند و پاسداران تعداد زیادی از مردم را دستگیر کردند.

خبر درگیری در گنبد را صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش کرد و با وقاحت تمام تجمع بیش از ۲۰ هزار نفر را تجمع ضد انقلاب قلمداد کرد. ضد انقلاب خواندن توده های انقلابی، خشم مردم این منطقه را بیش از پیش شدت داد. درگیری مسلحانه ای که پاسداران تحت حمایت ارتش در روز ۶ فروردین بر مردم گنبد تحمیل کردند چند روز ادامه داشت، چرا که مردم مبارز تازه قیام کرده نیز دست به مقاومت مسلحانه در مقابل آن نیروهای ضد انقلابی زدند. یکی از اعمال جنایتکارانه پاسداران جمهوری اسلامی در این درگیری این بود که آنها از دستگیر شدگان به مثابه سپر انسانی استفاده می کردند. به این معنا که برای تیراندازی به مردم در پشت سر افراد اسیر شده سنگر می گرفتند. آشکار شدن این موضوع برای مردم بسیار شوکه کننده بود. در ۱۲ فروردین رزمندگان کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن اعلام آتش بس کردند و دولت بازرگان هم اعلام کرد که اگر تا ساعت ۳ بعد از ظهر روز ۱۳ فروردین آتش بس عملی نشود ارتش دخالت خواهد کرد. در حالی که بر کسی پوشیده نبود که ارتش از لحظه اول از آتش بیاران معرکه بود و پاسداران کمیته امام که مدت کوتاهی بود که توسط ارتش شاهنشاهی اسلامی شده تعلیم دیده و سازمان دهی شده بودند از مهارت نظامی برخوردار نبودند و تنها در چتر حمایت ارتش درگیری خونین را به مردم ترکمن صحرا تحمیل کردند. آتش جنگ اول در ترکمن صحرا به این شکل آغاز شد.

پرسش: بگذارید در اینجا حاشیه ای بروم و یادآوری کنم که یک وقتی سازمان اکثریت که پس از فرو پاشی شوروی اعضایش را در غرب سکنی داده بود مطرح کرد که هیأتی را جهت مذاکره با دولت مربوطه به ترکمن صحرا اعزام کرده بود و مدعی شد که اشرف دهقانی هم جزو این هیأت بوده. آیا مذاکره مورد بحث مربوط به همین درگیری می باشد؟

پاسخ: بله مذاکره، مربوط به این درگیری است و این دروغ و شارلاتان بازی جماعت اکثریتی در مورد این که گویا اشرف دهقانی جزو هیأت آنان بود هم در رابطه با جنگ اول مطرح شد. سران اکثریت در عمل نشان داده اند که تنها چیزی که ندارند همانا شرم است و دروغ گفتن و اتهام زدن علیه نیروهای انقلابی پیشه آنهاست. زمانی مارکس گفته بود که شرم یک احساس انقلابی است و اینها که از انقلاب و انقلابیگری هیچ بوئی نبرده اند، نشان داده اند که واقعا از داشتن شرم بری هستند. در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۰، ماشالله فتاپور (او بیشتر خود را مهدی فتاپور معرفی می کند) یار همیشگی فرخ نگهدار یادش افتاد که در مصاحبه ای که در نشریه کار شماره ۱۵۷ انجام داد رفیق اشرف را جزو هیأت سازمان خودشان معرفی کند که برای مذاکره با دولت به آن محل رفته بودند.

من وارد این بحث نمی شوم که این جماعت چطور رفیقی که در حال جدائی از آنهاست و حاضر هم نیستند هیچکدام از خواست هایش را بپذیرند و به همین دلیل هم وی همان زمان ها از آنها جدا شد را تبدیل به یکی از اعضای هیات اعزامی شان به ترکمن صحرا کردند؟! فتاپور در همان مصاحبه مطرح کرده است که در مورد هیأتشان خواسته بودند "چهره های شناخته شده ای عضو آن باشند که در صورت شکست ماموریت و تداوم جنگ بتوانند در فعالیت های تبلیغی شرکت کنند و سیاست سازمان را توضیح دهند." اما مگر اشرف دهقانی با سیاست های سازمان فتاپورها و فرخ نگهدارها موافق بود که برایش تبلیغ هم بکند و سیاست هایش را توضیح دهد؟ این فرد دروغگو در شرایطی که همراه با فرخ نگهدار و دیگر افرادی که با عنوان های دهان پرکن در آن سازمان به هر خفتی تن می دادند تا رابطه شان با دار و دسته حاکم بر کشور به هم نخورد دیگر قادر نبود توجیه کند که چطور کسی را عضو هیأت مذاکره شان کرده بودند که می دانستند صد در صد با روش های آنها بیگانه است و در نتیجه وجود او برایشان مشکل ساز خواهد بود؟ به راستی اگر ادعای فتاپور پذیرفته شود آیا او و همپالگی اش فرخ نگهدار به چنین مشکلی در ارتباط با دولت محبوب خرده بورژوا خوانده شان فکر نکرده بودند؟ از سوی دیگر سازندگان این دروغ که کارشان تحمیل اذهان بی اطلاع درباره وقایع آن دوره و چگونگی رابطه رفیق اشرف با رهبری اپورتونیست سازمان می باشد چرا جرات نمی کنند به این پرسش ها پاسخ دهند که آیا آنها به خود اشرف دهقانی هم گفته بودند که او یکی از اعضای هیات مذاکره کننده است؟ و اگر مدعی اند که گفته بودند چه کسی این اطلاع را به وی داده بود و پاسخ رفیق اشرف چه بود؟ در حالی که رفیق اشرف زنده است و چنین مسائلی را کاملا تکذیب می کند. تازه اگر رفیق اشرف یکی از طرف های مذاکره با دولت بوده است او با چه کسی در ترکمن صحرا مذاکره نمود؟ بالاخره هر مذاکره ای دو طرف دارد. اما چون کل ادعا، دروغ است آنها قادر هم نیستند طرف مذاکره با رفیق اشرف را هم اسم ببرند.

حال که موضوع بر سر دروغ های اکثریتی هاست بگذارید به یکی دیگر از بی شرمی های ننگین اکثریتی ها در مورد رفیق اشرف اشاره کنم. همین فتاپور در ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۵۸ در میتینگ سازمان در دانشگاه صنعتی به دروغ اعلام کرد که اشرف دهقانی از سازمان اخراج شده است. او این سخن را موقعی اعلام کرد که رفیق اشرف مدتی بود با تشخیص این که سازمان چریکهای فدائی خلق فعلی دیگر سازمان قبلی خودش نیست از آنها جدا شده بود. فتاپور به نمایندگی از فرخ نگهدار (این که بقیه دست اندکاران آن سازمان هم در جریان بودند یا نه معلوم نیست) تحت فشار نیروهای هوادار سازمان که مرتب چه با تلفن به "ستاد" برپا شده در خیابان میکده تهران و چه از طریق نامه و یا با

رجوع مستقیم به ستاد سراغ اشرف دهقانی را می گرفتند، برای خلاصی از آن فشارها و به قول معروف ریختن آب پاکی به روی دست توده هوادار، با اطلاع از این که رفیق اشرف با آنها قطع رابطه کرده است، با بیشرمی چنان دروغی را مطرح کرد. برای من مشخص نیست که آیا اعضاء و هواداران با تجربه سازمان هرگز از فتاپور و فرخ نگهدار پرسیدند که دلیل این اخراج ادعائی چه بوده و آیا اصلاً آنها هم از این به اصطلاح اخراج مطلع بودند؟ یا این اخراج غیابی بوده که در مورد آن نه به خود رفیق اشرف چیزی گفته بودند و نه به اعضاء و فعالین مرتبط با آن سازمان؟ آخر در یک سازمان سیاسی اخراج هم قواعد خاص خود را دارد و در درجه اول باید به فرد اخراج شده ابلاغ شود و باید پروسه اعتراض وی نیز روشن گردد. اما همانطور که فتاپور در آن مورد دروغ گفت در مورد این که رفیق اشرف یکی از اعضای هیأت مذاکره کننده سازمان آنها بوده نیز دروغ گفت. واقعیت این است که رفیق اشرف عضو هیأت آنها نبود و با هیچ فردی از دولت بازرگان هم بر سر میز مذاکره ننشسته است؛ و این داستان از اول تا آخرش دروغ محض است. نکته قابل توجه هم این است که فتاپور در مصاحبه با نشریه کار این واقعیت را پنهان نکرده است که هیأت مذاکره کننده با نمایندگان دولت بازرگان خود فتاپور به همراه مهدی سامع و محسن مدیر شانه چی بودند که از هیچ تلاشی برای خاموش کردن مبارزه حق طلبانه مردم تحت ستم ترکمن صحرا کوتاهی نکردند.

پرسش: آنچه گفتید موضوع حساس و مهمی است که اصولاً می بایست پیش از این از طرف شما و خود رفیق اشرف تکذیب می شد. آیا از طرف شما هیچوقت پاسخی به ادعای فتاپور داده شد؟

پاسخ: مسلم است که پاسخ داده ایم. رفیق اشرف در کتاب "بذرهای ماندگار" در این مورد روشنگری نمود و ضمن تکذیب این ادعا پاسخ های روشنی به یاهو های مزبور داد. در صفحه ۱۵۳ آن کتاب آمده است که: "سفر من به ترکمن صحرا هر چند با استفاده از امکانات سازمان آنها صورت گرفت_ هیچ ربطی نه به برنامه و سیاست های آنها در آن منطقه و نه به هیأت نمایندگی شان، داشت. اساساً، من از وجود چنان هیأتی بی اطلاع بودم و کسانی هم که من با آنها به آنجا مسافرت کردم خود را عضو هیأتی نمی خواندند". او همچنین توضیح داد که "تا جایی که به من مربوط است، من این سفر را شخصاً برای از نزدیک قرار گرفتن در جریان مبارزات مردم ترکمن صحرا (که با شنیدن اخبار مبارزاتی آنان، بلافاصله مبارزه ی روستائیان ویتنامی در یک مقطع معین تاریخی و برخورد کمونیست های ویتنامی با آن مبارزان در ذهن من تداعی شده بود) انجام دادم و در آن زمان نیز مرزبندی کاملاً مشخصی بین من و آنها وجود داشت، مرزبندی مشخصی که آن را رسماً از طریق انتشار کتاب "شرایط عینی انقلاب" در سطح جنبش اعلام کرده بودم و این سند هنوز موجود است" رفیق اشرف همچنین خطاب به آنها نوشت: "اگر من یک لحظه تحلیل ها و سیاست های شما را در قبال جنبش انقلابی خلق های ایران و در رابطه با رژیم جمهوری اسلامی مورد تأیید قرار داده و اگر با شما همراه شده بودم، دیگر از طرف شما و محافل نزدیک به شما "آنارشیت"، "طرفدار کور مبارزه ی مسلحانه"، "دگم"، "بازمانده دوران کودکی" و ... نامیده نمی شدم".

البته بگذارید تاکید کنم که اشاعه دروغ و تحریف واقعیات ذاتی اپورتونیزم می باشد. بنابراین هر چقدر هم شما نادرستی امری را نشان بدهید وقتی پای منافع اپورتونیست ها در میان باشد آنها کارشان را با بی شرمی تمام انجام می دهند و به نتایج رسوائی که اعمالشان به بار می آورد هم اهمیتی نمی دهند. چون اگر کسی از رسوائی واهمه داشت دست در دست نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی به لو دادن انقلابیون نمی پرداخت. فرخ نگهدار و همپالگی هایش در سال های خونین دهه ۶۰ با لاجوردی جلاد اوین جهت به دام انداختن نیروهای مبارز به طور مرتب همکاری می کرد. آیا رسوائی از این رسوا تر هم سراغ دارید؟ اکثریتی هائی که منبع اشاعه دروغ فوق در مورد رفیق اشرف دهقانی می

باشند آنقدر رسوا هستند که هیچ انسان عاقلی با طناب آنها به چاه نمی رود یا منطقاً نباید برود! البته همواره ممکن است کسانی با استناد به چنین دروغ هائی به منظور آن که خودی نشان دهند بکوشند حقیقت را مخدوش سازند، اما نصیب آنها نیز جز رسوائی چیز دیگری نمی تواند باشد.

پرسش: درگیری هائی که در ۱۹ بهمن ۱۳۵۸ در ترکمن صحرا رخ داد در ۲۹ بهمن با ترور ددمنشانه ۴ تن از رهبران خلق ترکمن اساساً اوضاع جدیدی در منطقه به وجود آورد. جمهوری اسلامی در ابتدا تلاش کرد این جنایت را به اختلافات درونی نیروهای سیاسی نسبت دهد. در این زمینه چه می گویند؟

پاسخ: کشتار ۴ رهبر خلق ترکمن رفقا شیر محمد درخشنده توماج، عبدالحکیم مختوم، طواق محمد واحدی و حسین جرجانی جنایت آشکاری بود که جمهوری اسلامی مرتکب شد و هرگز نتوانست این لکه ننگ را از چهره خود پاک کند. آنها در ابتدا تلاش کردند این جنایت را به "تصفیه های درونی" و اختلافات درونی نسبت دهند و گاه حتی از تشکیلات ما (چریکهای فدائی خلق) نیز به عنوان مسبب این امر نام بردند و البته این اتهام آنقدر مضحک بود که خودشان هم آن را ادامه ندادند. البته باید بدانیم که در آن مقطع جنایت انجام شده به همین ۴ نفر ختم نشد و جمهوری اسلامی با مأموریت دادن به خلخال، جلاد برگزیده ای که خون ها در کردستان بر زمین ریخته بود، حداقل ۱۸ تن دیگر را نیز به همین وضع به شهادت رساند. البته کشتارها به همین ارقام هم محدود نماند. این جنایات فجیع با واکنش شدید توده ها در ترکمن صحرا مواجه شد و شرایط ملتهدی به وجود آمد. برای مقابله با چنین وضعی سردمداران جمهوری اسلامی تلاش بسیاری کردند تا با دروغ پردازی مسئولیت آن کشتارهای فجیع را از دوش خود بردارند که البته قادر به این کار نبودند، تا اینکه اپورتونیست هائی که تابلوی سازمان پرافتخار چریکهای فدائی خلق را در دست داشتند به یاری آنها آمدند. سران این اپورتونیست ها با شرکت در یک مناظره تلویزیونی بار جنایت انجام شده را از دوش جمهوری اسلامی برداشته و به گردن افراد نابابی در درون حکومت انداختند که به خیال خام آنان حکومت هم وظیفه داشت آنها را بازداشت و به سزای اعمالشان برساند.

پرسش: شما مطرح می کنید که حکومت نقش خود در کشتار ۴ تن از رهبران خلق ترکمن و تعداد دیگری که به دست آنها کشته شده بودند را تکذیب کردند. ولی می دانیم که افراد مسبب این جنایت سال ها بعد خیلی هم با افتخار در مورد آن جنایت صحبت کردند؟

پاسخ: بله امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست که مجری جنایت فجیع صورت گرفته در ترکمن صحرا از طرف رژیم جمهوری اسلامی صادق خلخالی (محمدصادق صادقی گیوی) حاکم شرع جنایتکار دادگاه انقلاب جمهوری اسلامی بود. این جنایتکار در آن زمان نقش خود را در این جنایت تکذیب می کرد. اما چند سال بعد یعنی در شهریور ۶۳ وقتی که آب ها دیگر از آسیاب افتاده بود در یک جلسه علنی مجلس شورای اسلامی با افتخار اعلام کرد که خود وی رهبران خلق ترکمن را به قتل رسانده است. او در این زمینه گفت: "چه بگویم برای شما. آقای هاشمی [رفسنجانی]، حاج احمدآقا [خمینی]، شخص حضرت امام، خود آقای منتظری و همه مسئولین، آقای دکتر بهشتی و آقای قذوسی... همه می دانستند. آقای رفیق دوست هم می داند. ۹۴ نفر، منجمله، توماج، واحدی، مخدوم، جرجانی اینها را بنده اعدام کردم". همچنین چند سال پیش جواد منصوری فرمانده وقت سپاه پاسداران در یک برنامه تلویزیونی با خنده و افتخار از درخواست خلخالی مبنی بر اعدام رهبران ترکمن و موافقتش با این جنایت صحبت کرد.

حال وضع آن اپورتونیست های لانه کرده در سازمان چریکهای فدائی خلق آن زمان را تصور کنید که از امثال این چنین کسانی که خلخالی نام برده دادخواهی می کردند! و رهبران فکریشان در حزب توده اعلام می کردند هر کجا خلخالی کاندید شود به وی رای خواهند داد!

(ادامه دارد)

به نقل از: پیام فدایی، ارگان چریکهای فدایی خلق ایران شماره ۲۷۲، فروردین ماه ۱۴۰۰